



نفس کلی را بدل بر نقش شادروان کنیم

خیز تا در صف عقل و عافیت جولان کنیم

گوسفند نفس شهوانی بدو قربان کنیم

دشنه تحقیق برداریم ابراهیم وار

ما بر او از عقل، سدّ موسی عمران کنیم

گر برآرد سر چو فرعون اندرین ره شهوتی

از درخت صدق، بر روی صد عصا ثعبان کنیم

در دل از خیل خیال از سحر، دستان آورد

مهر عیز لایزالی نقش جاویدان کنیم

بر بساط معرفت از روی باطن هر زمان

نقش نقدِ ضربِ ایمان، نام آن سلطان کنیم

عشق او در قلب ما چون هست سلطانی بزرگ

خانه را بر عقلی رعنا یک زمان زندان کنیم

برده از روی صلاح و زهد و عفت بردریم

گه زلیخا گه نبی گه یوسف کنعان کنیم

عاشق و معشوق و عشق این هر سه را در یک صفت

ما چو یعقوب از غمش دل خانه احزان کنیم

روح باطن گر چو یوسف گم شدست از پیش ما

عالم علم سنایی زین چهار ارکان کنیم

نار عشق و باد عزم و خاک دانش، آب جرم



هر که این هر دو ندارد عدمش به که وجود

شرف نفس به جود است و کرامت به سجود

که محال است در این مرحله امکان خلود

ای که در نعمت و نازی به جهان غره میباش

صبر کن کاین دو سه روزی به سر آید معدود

وی که در شدت فقری و پریشانی حال

که عیون است و جفون است و خدود است و قدود

خاک راهی که بر او می‌گذری ساکن باش

که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

این همان چشمه خورشید جهان افروز است

خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود

خاک مصر طرب انگیز نبینی که همان

ای برادر که نه محسود بماند نه حسود

دینی آن قدر ندارد که بدو رشک برند

گرت ایمان درست است به روز موعود

قیمت خود به مناهمی و ملامهی مشکن

که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

دست حاجت که بری، پیش خداوندی بر

همه در ذکر و مناجات و قیامند و قعود

از ثری تا به ثریا به عبودیت او

هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

کرمش نامتناهی، نعمش بی‌پایان

نتواند که به جای آورد الا مسعود

پند سعدی که کلید در گنج سعد است

